

دوفصلنامه الاهیات قرآنی

(با رویکرد کلامی)

سال چهارم / شماره ۷ / پاییز و زمستان ۹۵

صفحات ۱۰۳ الی ۱۲۹

تبیین مبانی هستی شناختی و انسان شناختی تربیت بر پایه سوره مومنون

محمد طاهر یعقوبی

نجمه دوستکام

چکیده

مسئله تربیت از مهم‌ترین دغدغه‌های آموزه‌های اسلام بوده و مکاتب تربیتی بر پایه مبانی و اصول تربیتی خاص، شکل می‌گیرند. مبانی تربیت همان رویکردهای کلی نسبت به جهان و انسان را گویند. در سوره مؤمنون به مبانی تربیتی مهمی اشاره شده است که در پرتو آن می‌توان به راهکارها و شیوه‌های تربیتی مناسب دست یافت. این نوشتار بر آن است تا با بهره‌گیری از رهنمودهایی که در سوره مؤمنون آمده، به بررسی مهم‌ترین مبانی تربیتی در این سوره بپردازد تا با استخراج اصول و روش‌های برآمده از آن، گامی در راه تربیت انسان برداشته شود. بنابراین پرسش اصلی تحقیق آن است که: مهم‌ترین مبانی و اصول هستی شناختی و انسان شناختی تربیت، بر پایه سوره مؤمنون کدامند؟ این نوشتار در دو بخش هستی شناختی و انسان شناختی ارائه شده و سپس در تقسیم‌بندی جزئی‌تر به مبانی اعتقادی و اخلاقی پرداخته است. تحقیق به روش توصیفی - تحلیلی بوده و با مطالعه در کتب مختلف تفسیری و تربیتی و فیش برداری و استفاده از نرم افزارهای مختلف قرآنی و روایی صورت گرفته است.

واژه‌های کلیدی: تربیت، مبانی هستی شناختی، مبانی انسان شناختی، سوره مؤمنون.

yaghoubi13@yahoo.com

dostkam@gmail.com

پذیرش: ۹۵/۱۲/۳

استادیار دانشگاه پیام نور قم

دانشجوی دکتری علوم قرآن؛ دانشگاه آزاد گرگان

اصلاحات: ۹۵/۹/۸

دریافت: ۹۵/۷/۱۷

مقدمه

در عصر کنونی که اسلام تجدید حیاتی دوباره یافته و مسلمانان به سوی قرآن روی آورده اند و با مکاتب تربیتی مختلفی با مبانی غیر دینی مواجه هستیم، ضرورت شناخت فرهنگ عمیق اسلامی و آشنایی با مبانی تعلیم و تربیت آن بیش از هر زمان دیگر برای افراد جامعه و نظام آموزشی و ارشادی و همچنین دستگاه‌های تبلیغاتی و ارتباط جمعی کشور اهمیت پیدا می‌کند؛ زیرا قرآن رسالتی جهانی داشته و انسان‌ها تنها با شناخت و به کار بستن تعلیمات ویژه آن می‌توانند به سعادت و خوشبختی ابدی دست یابند.

کلمه «مبانی» که در عنوان مقاله آمده، جمع «مبنا» است و مبنا از ریشه «بنا» اشتقاق یافته و به معنای پایه، پی‌نهاد، بنیاد و زیرساخت است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۵۰۶-۵۱۲؛ ابن فارس، بی تا، ج ۱: ۳۰۱-۳۰۳) معنای اصلی این واژه زمینه‌سازی اجزا و مواد و عناصر خاص به یکدیگر به منظور پیدایش ساختار ویژه، باکیفیت و هیئت خاص است خواه آن ساختار مادی و یا معنوی باشد. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۳۲۶) بنابراین آنچه موجب پیدایش ساختار شیئی می‌گردد مبانی و پایه‌های آن به شمار می‌آیند و بدین جهت بنیادهای انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی که تعلیم و تربیت بر آن‌ها استوار است مبانی تربیت خوانده می‌شود. (بهشتی، ۱۳۸۷: ۲۶)

منظور از مبانی در هر حوزه، همان هست‌های مربوط به آن حوزه است؛ به عبارت دیگر مبانی هر علم مجموعه قانونمندی‌های شناخته‌شده و یا بدیهیات و مسلماتی است که آن علم به آن‌ها تکیه دارد. از این‌رو اگر مبانی هر علم به درستی شناخته شوند می‌توانند اصول و معیارهای مستحکمی را نیز از آن استخراج و استنباط کرد و در نتیجه بر پایه همان اصول و معیارها برنامه‌ریزی کرد بنابراین پرداختن به مبانی هر علم از ضروریات است، زیرا موجب مصون ماندن از آسیب‌های فراروی آن علم خواهد شد.

مبانی تربیت از منظر قرآن کریم نیز شالوده‌ها، پایه‌ها و اصول اساسی است که از نحوه نگرش این کتاب آسمانی به انسان و جهان به دست آمده و نظام تعلیم و تربیت قرآنی بر آن‌ها استوار است. (بهشتی، ۱۳۸۷: ۳۰)

قرآن بر اساس فطرت و طبیعت انسان، برنامه‌ای واقع‌گرایانه و کامل را ارائه می‌دهد و در همه مسائل اساسی و مبتلا به زندگی انسان اظهار نظر می‌کند چراکه «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ» است. با توجه به آشفتگی فکری و فرهنگی جهان و افول پیاپی مکتب‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف و سرگردانی اندیشمندان جهان نسبت به شناخت انسان و قوانین جامعه و ارزش‌های مطلوب آن

از یک طرف و کلی و مبهم بودن برنامه‌های ارائه‌شده توسط بعضی از نظریه‌پردازان و روشنفکران جهان، که نظام سلطه ماتریالیستی و لیبرالیستی بر بینش آنان حاکم است، رسالت جامعه اسلامی و رهبران فکری آن، بیش از پیش سنگین‌تر گشته است و بهترین پشتوانه ادای این رسالت عبارت است از: الهام گرفتن از سخنان ذرر بار پیامبر(ص) و چنگ زدن به دامن قرآن کریم. (فرهادیان، ۱۳۷۸: ۸) چنان‌که آن حضرت خود فرموده است: «وإذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن...؛ هرگاه آشوبها چون شب تاریک شما را فرا گرفت به قرآن رو آورید». (کلینی، ۱۴۰۷: ۲؛ ج ۲: ۵۹۹) اگرچه در تفاسیر مطالب فراوانی بیان شده که در ارتباط با تربیت است اما تاکنون پژوهش خاصی که به استخراج مبانی تربیتی در این سوره مربوط باشد صورت نگرفته است لذا این نوشتار در رابطه با این موضوع به مطالب زیر دست یافته است. مبانی تربیت انسان از نظر قرآن و دیانت اسلامی از دو بخش هستی‌شناختی و انسان‌شناختی سامان می‌یابد؛ که عبارت‌اند از:

۱. مبانی هستی‌شناختی

۱-۱. مبدأ و غایت یگانه آفرینش: سنگ بنای جهان‌بینی اسلامی، توحید در مبدأ و غایت است؛ بدین معنا که در این بینش، عالم و تمامی پدیده‌های هستی، آغاز و فرجام یگانه دارد. آفریدگار یگانه هستی، همان‌سان که خالق و آغازگر آفرینش است، مقصد و هدف نهایی پدیده‌ها نیز بشمار می‌رود. از همین رو و بر اساس قاعده عقلانی که هر موجود دارای هدف، به هر اندازه‌ای که به هدف و غایت خویش نزدیک می‌شود، از کامیابی، سعادت و فلاح بیشتر برخوردار می‌گردد، مقیاس و معیار کمال هر موجود و پدیده‌ای از پدیده‌های هستی، میزان تقرب و نزدیکی او به غایت و مقصد نهایی است.

۱-۲. هدف جویی پدیده‌ها: مجموعه پدیده‌های جهان هستی، خودبه‌خود در مسیر و به سمت هدف و مقصد نهایی خویش در حرکت‌اند؛ «إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ؛ همه کارهای (جهان و کارهای مکلفان در روز محشر) به سوی او باز می‌گردد.» (شوری/۵۳) در این میان تنها انسان چون دارای اراده و اختیار است، می‌تواند در مسیر حرکت به سمت مقصد و هدف غایی آفرینش که بر آورنده سعادت و فلاح اوست، گام بردارد و یا هدف و غایتی جز آن برای خود برگزیند؛ «وَ أَمَّا تُمُودٌ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى؛ و اما ثمود (قوم صالح) را راه نمودیم ولی آن‌ها کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند.» (فصلت/۱۷) از این روست که در هدف جویی و کمال و سعادت آدمی، پای تربیت و راهنمایی اراده، استعدادها و تمایلات انسان‌ها به

میان می‌آید و فرآیند تربیت اخلاقی، معنوی، روحی و روانی و حتی جسمی و بدنی، در تجلی کمالات انسانی نقش بنیادین به خود می‌گیرد.

۱-۳. پیوند بعثت و تربیت: بر اساس نگاه و نظر پیش‌گفته است که بعثت انبیای الهی خردپذیر بلکه ضرورت و توجیه عقلانی می‌یابد؛ چراکه فلسفه بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی جز این نبوده است که بشریت را در مسیر تکامل، هدف جویی و سعادت و خوشبختی، تربیت، هدایت و همراهی کنند، آن‌گونه که آخرین فرستاده الهی فرمود: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ من برای کامل کردن مکارم اخلاق برگزیده شده‌ام.» (مجلسی ۱۴۰۳، ج ۶۸: ۳۸۲) بدین سان، مبدأ، معاد و نبوت شالوده‌ها و راهکارهای نخستین هستی شناختی در تربیت اسلامی به‌شمار می‌روند و در عین حال، ترسیم‌کننده سمت و سوی تربیت دینی و بیانگر این واقعیت‌اند که استمرار و تداوم تربیت انسان‌ها، هرگاه بر پایه همین شالوده‌ها صورت پذیرد، او را به سرمنزل مقصود و آراسته‌گشتن به آرایه‌های تربیت مطلوب دینی و قرآنی می‌رساند. (هاشمی، ۱۳۸۸: ۳۰)

۲. مبانی انسان‌شناختی

انسان موجودی همسان سایر موجودات نیست: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ؛ سپس آن را (که جسمی نمودننده بود به واسطه دمیدن روح حیوانی به صورت) خلقی دیگر (و جانداری زنده و صالح برای عقل و علم) ایجاد کردیم، پس آفرین بر خدا و پرخیز و برکت است او که نیکوترین آفرینندگان است.» (مؤمنون/۱۴) بلکه موجودی شگرف، پیچیده و دارای ابعاد و زوایای وجودی گسترده است و رازهایی در او نهفته شده است که او را نقطه پرگار هستی و مرکز دایره معرفی کرده است؛ زیرا دارای توانایی‌ها و قابلیت‌های بی‌پایان، خرد ستایش برانگیز، عزم و اراده‌اش شگفتی‌آفرین و کمال لایق او حیرت‌انگیز است. او به‌تنهایی آئینه تمام‌نمای جهان هستی است و از توانایی‌هایی برخوردار است که می‌توان چونان فرشتگان باشد بلکه از آنان فراتر رود و خلیفه خدا در زمین گردد. (بقره/۳۰) بر این اساس چنین می‌نماید که شناخت انسان از بنیادی‌ترین مباحث عرصه تعلیم و تربیت است؛ زیرا موضوع تربیت و سنگ بنای آن انسان است و در صورتی که انسان ناشناخته باشد پس با چه نگاهی و از چه منظری، مکتب و نظام تربیتی شکل می‌گیرد و بر چه اساسی اهداف و اصول تربیت تعیین می‌گردند؟ این نکته واضح است که همه عناصر و اجزاء نظام تعلیم و تربیت اعم از اهداف، اصول، روش‌ها و عوامل و موانع تربیت به‌گونه‌ای به موقعیت و وضعیت انسان ناظر است و

از این رو و در ساحت تربیت، شناخت انسان و شناخت زوایای وجود او ضرورت تمام دارد. (بهشتی، ۱۳۸۷: ۴۵)

۱-۲. حقیقت انسان: همه دانشمندان به این واقعیت اعتراف دارند که انسان موجودی است پیچیده، تکامل یافته و دارای هزاران شگفتی که هنوز هم شناخته نشده‌اند. لذا، در تعریف و تبیین ماهیت و حقیقت او در میان دانشمندان اختلاف بسیار زیادی مشاهده می‌شود؛

به باور علامه طباطبایی: سر تکریم آدمی به عقل است که به هیچ موجود دیگری داده نشده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳: ۱۵۶) اسلام نیز انسان را یک موجود چندبعدی می‌داند که آفرینش او از ماده بی درک و شعوری آغاز می‌شود و پس از پیمودن مراحل از تکامل به صورت موجودی برتر از ماده تبدیل می‌شود. خدای متعال آفرینش انسان را چنین توصیف می‌کند «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ؛ و به تحقیق ما آدمی را از فشرده ای از گل آفریده ایم. سپس او را نطفه ای در قرارگاهی محفوظ قرار دادیم. آنگاه نطفه را علقه و علقه را مضغه کردیم سپس برای آن مضغه استخوان خلق کردیم و آنگاه استخوان را باگوشت پوشاندیم، پس از آن او را به خلقتی دیگر ایجاد کردیم. پس آفرین بر خدا که بهترین آفرینندگان است.» (مؤمنون/۱۲-۱۴) خدای متعال در آیه مذکور پس از تشریح مراحل تکامل ماده انسان و رسیدن به سرحد استعداد و پذیرش روح مجرد، می‌فرماید «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ خلق جدید را به خلق دیگر تعبیر می‌کند که پاسخ آفرینش‌های سابق که آفرینش مادی است تفاوت دارد، یعنی آفرینش جدید که صورت و نفس انسان است، از آفرینش‌های سابق برتر و به عبارت دیگر: کامل تر و مجرد از ماده است.

از آنجاکه آفرینش امر مجرد از امر مادی و تبدیل صورت مجرد، یک موضوع بسیار مهم و شگفت‌آوری است، در ذیل همین آیه می‌گوید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (امینی، ۱۳۹۲: ۳۵). بله قرآن کریم، همه انسان‌ها را موجودی مادی و ملکوتی معرفی می‌نماید و بعد مادی و ملکی انسان همان جسم او است که صورت ظاهر او را تشکیل می‌دهد و با مرگ از بین می‌رود؛ اما در بیان قرآن کریم زندگی انسان و انسانیت او و اصالت وجودی‌اش، به روح اوست و همه انسان‌ها در دارا بودن از این ویژگی‌ها مشترک‌اند؛ یعنی روح انسان که به اضافه تشریفی به خداوند نسبت داده شده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶: ۲۵۰) خداوند از روحی شریف و منسوب به خودش در انسان دمید (حجر/۲۹؛ سجده/۹ و ۷۲) و انسان را به داشتن روح شریف و محترم منسوب به خود ممتاز کرد. همچنین در قرآن کریم درباره مرگ از واژه «تَوَفَّى»

استفاده شده است که نشان می‌دهد در نگاه قرآن، شخصیت انسان فراتر از جسم مادی بودن و روح و نفس، تمام شخصیت انسان است نه آنکه بخشی از شخصیت انسان باشد: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ؛ بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده (روح) شما را (که تمام حقیقت شماست) کاملاً (از بدنتان) بر می‌گیرد (و آن روح محفوظ است و بدن خاک می‌شود، سپس در قیامت در قالب همان بدن) به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید.» (سجده/۱۱) با توجه به اینکه فرشته مرگ روح انسان را قبض می‌کند نه جسم آن را و آیه شریفه نیز می‌گوید که فرشته مرگ شما را کامل دریافت می‌کند، پس آشکار می‌شود که حقیقت وجود انسان نفس است نه بدن. (نصری، ۱۳۸۵: ۱۲۶) انسان علاوه برداشتن روح الهی و ویژگی‌های دیگری دارد که در قرآن به آن اشاره شده است و همین ویژگی‌ها او را از سایر موجودات ممتاز و متمایز ساخته و به او کرامت بخشیده است. نظیر: بقره/۳۰ و ۳۱؛ اسراء/۶۱؛ انعام/۱۴۸؛ نحل/۱۲، ۱۴ و ۳۵؛ جاثیه/۱۳؛ لقمان/۲۰؛ ابراهیم/۳۲ و ۳۳ و مهمترین آن آیات روم/۳۰ می‌باشد. (یدالله پور، ۱۳۹۱: ۸۰)

بنابراین انسان واجد حقیقتی است ملکوتی و موهبتی شگفت از استعدادهای بی‌نهایت که می‌تواند با تربیت خود را شکوفا نماید و والاترین جلوه حق گردد.

انسان به حقیقتش والاترین گوهر هستی است و هر انسانی این استعداد را دارد که همه اسمای حسنی الهی را در خود جلوه‌گر سازد، تربیت حقیقی، تربیتی است که انسان را بدین سوی رهنمون شود و زمینه شکوفایی استعدادهای انسان را در جهت کمال مطلق فراهم نماید. (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۸: ۵۶) و آنچه زمینه تحقق الهی شدن آدمی را فراهم می‌سازد فطرت اوست.

۲-۲. شناخت فطرت: واژه فطرت از ماده «فطر» به معنای شکافتن و شکاف آمده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵: ۵۵) «فطر الله الخلق» همان ایجاد و آفریدن و ابداع آن است بر طبیعت و شکلی که آماده فعلی و کاری باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۶۴۰)

در قرآن کریم مشتقات کلمه «فطر» کاربرد گوناگونی دارد؛ اما واژه «فطرت» تنها یک بار در قرآن آمده است: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا؛ همان طریقه و آیین فطری خدا که مردم را بر پایه آن آفریده و سرشته». (روم/۳۰) فطرت عبارت است از جریان طبیعی و قانونی نیروهایی که در انسان به وجود می‌آید؛ بنابراین برای هر یک از نیروهای غریزی، مغزی و روانی، فطرتی وجود دارد که جریان طبیعی و منطقی آن نیرو است. (جعفری، ۱۳۵۷، ج ۱: ۱۴۱) فطرت همان بینش شهودی انسان نسبت به محض و نیز گرایش آگاهانه و کشش شاهدانه و

پرستش خاضعانه نسبت به حضرت خداوند می‌داند و می‌گوید: بحث از فطرت پیش از آنکه در کلام، فلسفه و عرفان طرح شود در وحی از رواج ویژه‌ای برخوردار بوده و هست و فلاسفه، عرفا و متکلمین در بحث فطرت از قرآن الهام گرفته‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۶۳: ۶۹)

فطرت انسان؛ یعنی سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان. ظاهراً این لغت را اول‌بار قرآن کریم در مورد انسان به کاربرد و پیش از آن، کاربرد واژه فطرت سابقه‌ای نداشت (مطهری، ۱۳۶۹: ۱۴). به بیان دیگر می‌توان گفت فطرت عبارت است از مجموعه استعدادها و گرایش‌های روانی انسان که خداوند در جهت هدایت تکوینی انسان آن‌ها را آفریده است. با در نظر گرفتن تعریف بالا همه استعدادها و نیروهای درونی انسان را باید جزء فطریات او دانست. چه گرایش‌های مثبت درونی و چه گرایش‌هایی که به‌ظاهر منفی به نظر می‌رسند همگی جزء فطرت و سرشت اولی انسان بشمار می‌روند و این تفسیر درستی به نظر نمی‌رسد که گرایش‌های نیک و خیر را جزء فطرت انسان دانسته و گرایش‌هایی را که به‌ظاهر بد و شر به نظر می‌رسند جزء غریزه بدانیم؛ چراکه در بسیاری از موارد کلمه غریزه مترادف با «فطر» بکار می‌رود. از گفته‌های بالا دانسته می‌شود که انسان به نعمت فطرت گرامی داشته شده است و خداوند سبحان انسان را با فطرتی خدایی حیات بخشیده است و آگاهی‌هایی را در او به ودیعت نهاده است که بسیاری از آیات قرآن کریم بر آن دلالت دارد و به شهادت این آیات انسان دارای فطرت است. (یدالله پور، ۱۳۹۱: ۱۰۸ و ۱۰۹)

یکی از مهم‌ترین آن آیات آیه فطرت است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ پس حق گرایانه روی دل خود را به سوی این دین (دین اسلام) کن همان طریقه و آیین فطری خدا که مردم را بر پایه آن آفریده و سرشته، (و) هرگز تبدیلی در آفرینش (تکوینی) خدا نباشد (و در آیین تشریحی او هم نباید باشد)، این است دین ثابت و استوار، و لکن بیشتر مردم نمی‌دانند.» (روم/۳۰) بر این اساس همه مردمان مفلح به فطرتی‌اند که حقیقت آن فطرت، عشق به کمال مطلق است؛ یعنی عشق به کمال بی‌نقص و بی‌عیب و تمام فطرت‌ها اعم از انبیاء و اولیاء و مؤمنان و کافران و اشقیاء و سعدا، همه در این جهت مساوی‌اند و هیچ تفاوتی ندارند. در آیاتی از قرآن کریم اشاره شده است که کفار و مشرکان بیش از همه از مسئله معاد وحشت داشتند و به همین دلیل با انواع بهانه‌ها می‌خواستند از زیر بار آن شانه خالی کنند، قرآن نیز به‌طور مفصل و مؤکد از معاد سخن می‌گوید و جالب اینکه در هر مورد از خود مشرکان اعتراف می‌گیرد و سخن آن‌ها را به خودشان برمی‌گرداند. به‌عنوان مثال در آیات ۸۴ تا ۸۹ سوره مومنون در این باره

بحث شده است؛ مثلاً ابتدا می‌گوید: «قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ بگو زمین و هر کس که در آن است (حتی خدایان آن‌ها) از آن کیست اگر می‌دانید» (مؤمنون/۸۴) و آن‌ها بر اساس ندای فطرت و اعتقادی که به خداوند آفریننده هستی دارند به‌زودی (در پاسخ تو) می‌گویند: «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ؛ البته خواهند گفت: از آن خداست» (مؤمنون/۸۵) و باز می‌گوید: «قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ؛ به آن‌ها بگو پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و خداوند عرش بزرگ کیست؟ البته باز جواب دهند که آن‌ها از خداست، بگو پس چرا متقی و خداترس نمی‌شوید؟ باز بگو آن کیست که (ملک و) ملکوت همه عالم به دست اوست و او به همه پناه دهد و از همه حمایت کند ولی از (عذاب) او کسی پناه نتواند داد؟ اگر می‌دانید (کیست باز گویند)» (مؤمنون/۸۶-۸۹). امیر مؤمنان (علی‌ع) در این باره فرموده است: «بار خدایا! ای گستراننده هر گسترده و ای بر افرازانده آسمان‌های بالا برده، ای آفریننده دل‌ها بر وفق فطرت، بدبخت بود یا نیکبخت.» (نهج‌البلاغه/خطبه ۷۲)

برخی آیات قرآن کریم به صراحت بیانگر این مطلبند که انسان بنا بر ویژگی فطری خود قادر است وسایل نیل به سعادت یا شقاوت خود را تشخیص دهد از جمله این آیه شریفه که می‌فرماید: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا؛ پس بدکاری و پرهیزکاری را به وی الهام نمود و او را بر عمل توانا ساخت.» (شمس/۸) در آیه ۲۱۳ سوره بقره آمده است که بعثت پیامبران از زمانی آغاز شد که انسان‌ها با یکدیگر اختلاف نمودند و ظاهراً مقصود از این اختلاف، اختلافی است که بر اثر هوا و هوس حاصل شده، نه تفاوت‌هایی که ریشه در فطرت و خلقت هر شخص دارد؛ و دو صفتی که در ادامه آیه برای پیامبران ذکر می‌فرماید: (مبشرین و منذرین) هنگامی معنا می‌یابد که تخلفی از سوی انسان‌ها صورت گرفته باشد تا برای جلوگیری از ادامه انحراف و جبران انحرافات به وجود آمده، از این وسیله یعنی «تبشیر و انذار» استفاده نمایند (برومند، ۱۳۷۹: ۶۳). به این حقیقت در سوره مؤمنون اشاره شده است، آنجا که مشرکان به پیامبر نسبت جنون داده بودند: «أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ؛ یا آنکه می‌گویند او را جنون است؟ (چنین نیست)» (مؤمنون/۷۰)؛ یعنی به فکر و عقل او ایمان نداریم، چه بسا این سخنان را از روی جنون می‌گوید، چرا که با افکار عمومی محیط هماهنگ نیست. قرآن نیز بلافاصله برای نفی این بهانه‌جویی می‌فرماید: «بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ؛ بلکه او حق را (کتاب آسمانی و آخرین شریعت را) آورده است.» (همان) بلکه پیامبر برای آن‌ها حق آورده است. عیب کار اینجاست که «وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ؛ اما بیشتر آن‌ها حق را خوش نمی‌دارند.» (همان) این آیه نشان می‌دهد که

بعضی کفار، فطرت سالم دارند و حق را می‌پذیرند (قزائتی، ۱۳۸۷، ج: ۸، ۱۵۵). فطرت اساسی‌ترین نیرو در انسان است که او را به سوی خاص به حرکت درمی‌آورد؛ البته اگر به موانع برخورد؛ اما این مفهوم به قول شهید مطهری، با مفهوم دکارتی و کانتی و غیره فرق دارد. وجود فطرت در انسان به این معنا نیست که انسان از بدو تولد، پاره‌ای از ادراکات یا گرایش‌ها و خواست‌ها را بالفعل دارد و به تعبیر فلاسفه، با عقل و اراده بالفعل متولد می‌شود. همچنان که درباره انسان، نظریه منکران فطرت از قبیل مارکسیست‌ها و اگزیستانسیالیست‌ها را نمی‌پذیریم که انسان در آغاز تولد، پذیرا و منفعل محض است و هر نقشی به او داده شود، بی‌تفاوت است؛ نظیر یک صفحه سفید که نسبتش با هر نقشی که روی آن ثبت شود، مساوی است، بلکه انسان در آغاز تولد، بالقوه و به نحو امکان استعدادی، خواهان و متحرک به سوی یک سلسله دریافت‌ها و گرایش‌هاست و یک نیروی درونی، او را به آن سو، سوق می‌دهد. اگر با کمک شرایط بیرونی به آنچه بالقوه دارد برسد، به فعلیتی که شایسته اوست و انسانیت نامیده می‌شود، رسیده است و اگر فعلیتی غیر آن در اثر جبر عوامل بیرونی بر او تحمیل شود، یک موجود مسخ شده خواهد بود. این است که مسخ انسان که حتی مارکسیست‌ها و اگزیستانسیالیست‌ها از آن سخن می‌گویند، تنها با این مکتب قابل توجیه است. از نظر این مکتب نسبت انسان در آغاز پیدایش با ارزش‌ها و کمالات انسانی، از قبیل نسبت نهال گلابی با درخت گلابی است که رابطه‌ای درونی، به کمک عوامل بیرونی، اولی (نهال) را به صورت دومی (درخت پربار) درمی‌آورد، نه از قبیل تخته چوب و صندلی که تنها عوامل بیرونی، آن را به این صورت درمی‌آورند (مطهری، بی‌تا: ۲۹۴). بنابراین از مطالب فوق نتایج به شرح ذیل حاصل می‌گردد:

۱. از منظر قرآن کریم انسان دارای فطرت و سرشت الهی است و در نهاد او معرفت‌های فطری و گرایش متعالی نهاده شده است و از جمله به‌گونه‌ای ساخته و پرداخته شده که ذاتاً خدا‌گرا و دین‌دار است. بر این اساس فطرت از مبانی وثیق و عمیق تعلیم و تربیت اسلامی به شمار می‌آید و همه آموزه‌های تربیتی دین اسلام بر محور خداشناسی، خداجویی و خداپرستی بنا گردیده است.

۲. آیه شریفه فطرت علاوه بر این که بنیادی‌ترین پایه دین یعنی شناخت و گرایش به خداوند را فطری می‌داند، خطوط کلی دین را نیز هماهنگ با فطرت می‌داند و در آیه شریفه پیامبر(ص) را فرمان داده با توجه تام رو به سوی این داشته باشد و قدر و منزلت دین را به درستی بشناسد، زیرا قواعد اصولی و خطوط کلی آن با سرشت انسان هماهنگ است.

۳. بر اساس اینکه فطرت محور مسائل تربیتی در نظام آموزش و پرورش اسلامی است، بر همه ما لازم است با شناخت جهان آفرینش و آگاهی از پدیده‌های هستی به‌عنوان آیات الهی، معرفت خود را نسبت به مبدأ آفرینش گسترش داده و عمیق و وثیق سازیم (بهشتی، ۱۳۸۷: ۱۱۰ و ۱۱۱). اینک به مبانی اعتقادی تربیت دینی و نقش مؤثر آن در هدایت بشر پرداخته می‌شود.

قرآن کریم به مسئله ریشه‌ای و اعتقادی، بیشتر از سایر مسائل می‌پردازد و چنین بیان می‌دارد که نظام هستی را مبدئی است که جهان از آنجا شروع شده و معادی است که سرانجام حرکت جهان به آن سمت منتهی می‌شود و مسیری است، یعنی رسالت که راه واصل، بین آغاز و انجام است و تمامی معارف دین بدون واسطه یا باواسطه به همین سه بخش بر می‌گردد. آغاز، توحید است و انجام، معاد و مسیر، رسالت.

۳. مبانی اعتقادی تربیت در سوره مؤمنون

۳-۱. توحید: در بین این سه مسئله ریشه‌ای، بهترین و جامع‌ترین موضوعی که در قرآن درباره آن بحث‌هایی گسترده دارد، اعتقاد تحقیقی به توحید است؛ یعنی اعتقادی که بر محور علم، آگاهی و معرفت باشد، نه اعتقاد تقلیدی، زیرا خداوند اعتقاد تقلیدی را علم نمی‌نامد (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۲۳).

بی‌شک اعتقاد به مبدأ وجود و توحید و یگانگی خداوند، بنیادی‌ترین مبنا در آموزه‌های عالی اسلام است و هر بخشی از اسلام و هر گزاره دینی، اگر به درستی تحلیل شود، به توحید باز می‌گردد. بدین سبب، این مبنا و پی‌نهاد وثیق و عمیق باید بر تمامی عناصر و اجزای آموزش و پرورش اسلامی پرتوافکن باشد و اهداف، اصول و روش‌های تربیت، با این مبنا تغذیه شوند؛ زیرا تربیت غایی این است که آدمی از مادیت و حیوانیت رهایی یابد و از فرو افتادن در غرقاب شهوت نجات پیدا کند و به مقام و منزلتی برسد که جز جمال حق نبیند و پیوسته جذب جذبه الهی باشد و از وزش نسیم جمال مطلق حق لذت برد (بهشتی، ۱۳۹۰، ج ۵: ۱۰۴).

آری باور به خدا در رأس هرم تعالیم و مبانی است و بعد از آن درک توحید ناب، محرکی است که به جای آنکه احساس نیاز به کسب فضایل و پالایش رذایل را در زندگی انسان به وجود آورد، انگیزه‌ای نیرومند و پایدار برای او ایجاد می‌کند تا از اول‌گرد رذایل بر دل او ننشیند و مانعی بر سر رشد فضایلش فراهم نیابد. علامه طباطبایی در باره این محرک که بر مبنای «درک توحیدی ناب» بنا شده، می‌گوید: قرآن می‌خواهد از راه‌های گوناگون معرفتی و عملی دل را سراسر با توحید ناب پر کند، به گونه‌ای که آدمی به حق باور کند که مُلک و مِلک

آسمان‌ها و زمین و هر چه در آن‌هاست، از آن خداست؛ یعنی هیچ‌کس از خود چیزی ندارد و هر چه هست، خداوند مالک ذات، صفات و افعالش است و تکویناً در همه حال وابسته به خدا و نیازمند به اوست. قرآن کریم در آیات بسیاری این معارف را بیان کرده است از جمله: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ؛ پس برتر است خدای به حق (منزه است از اینکه کار عبث کند) که هیچ خدایی به جز همان پروردگار عرش کریم نیست.» (مؤمنون/۱۱۶) نمونه دیگر آیات در این زمینه سوره‌های: مائده/۱۸، بقره/۱۱۶، نحل/۹۱ و ۹۲ هستند. این باورها تمام رذایل را پیش از آنکه در دل انسان جای گیرد، از ریشه برمی‌کند (نجار زادگان، ۱۳۸۶: ۹۶ و ۹۷).

توحید، پایه و خمیر مایه دعوت همه پیامبران الهی است و یکی از اساسی‌ترین تعلیمات انسانی انبیاء است، تاریخ انبیاء نشان می‌دهد که همه آنان دعوت خویش را از توحید و نفی شرک و هرگونه بت‌پرستی آغاز کرده‌اند و درواقع هیچ اصلاحی در جوامع انسانی، بدون این دعوت میسر نیست، چرا که وحدت جامعه و همکاری، تعاون، ایثار و فداکاری، همه اموری هستند که از ریشه توحید معبود سیراب می‌شوند، توحید قطره وجود یک فرد را در اقیانوس پهناور جامعه حل می‌کند و موحد چیزی جز یک واحد بزرگ را نمی‌بیند (سلیمانی، ۱۳۸۹: ۴۷).

قرآن کریم در باره محوریت توحید در دعوت حضرت نوح (ع) می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ؛ همانا ما پیغمبر خود نوح را (به رسالت) به سوی امتش فرستادیم. نوح به قوم خود گفت که خدا را پرستید که جز آن ذات یکتا شما را خدایی نیست، آیا شما مردم خداترس و باتقوا نمی‌شوید؟» (مؤمنون/۲۳) و درباره پیامبری که بعد از نوح (ع) آمده نیز چنین گفته است: «فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ؛ در میان آن قوم باز رسولی از خودشان (یعنی هود را) فرستادیم که خدای یکتا را پرستش کنید که جز او شما را خدایی نیست، آیا خداترس و باتقوا نمی‌شوید؟» (مؤمنون/۳۲) خداوند در این سوره می‌فرماید: «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونَ؛ این مردم همه یک دین و متفق‌الکلمه یک امت شمایند و من یگانه خدای شما هستم، پس از من بترسید.» (مؤمنون/۵۲) و نتیجه وصول به توحید را رستگاری معرفی کرده: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ؛ همانا اهل ایمان به فیروزی و رستگاری رسیدند.» (مؤمنون/۱) جایگاه مؤمنان را فردوس برین قرار داده است: «الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ که بهشت فردوس ارث آن خوبان و منزلگاه ابدی آن پاکان است.» (مؤمنون/۱۱) پس برای

رسیدن به این جایگاه باید تنها او را پروردگار هستی دانست و از مخالفت با فرمانش پرهیز کرد. «أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (انبیا/۹۲) آری مؤمنان خداوند را از شرک منزه دانسته: «وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ؛ و آنان که هرگز به پروردگارشان مشرک نمی‌شوند.» (مؤمنون/۵۹) چراکه اصلاً او از آنچه که توصیف می‌کنند منزه است: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ؛ خدا از آن چه مشرکان گویند پاک و منزه است.» (مؤمنون/۹۱) پس برتر است خداوندی که فرمانروای حق است. معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ؛ پس (بدانید که) خدای پادشاه به حق، برتر است (از آنکه از او فعل عبث و بیهوده صادر شود) که هیچ خدایی به جز همان پروردگار عرش مبارک نیست.» (مؤمنون/۱۱۶) و هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند، مسلماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت، حساب او نزد پروردگارش خواهد بود: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ؛ و هر کس غیر خدا کسی دیگر را به الهیت خواند که هیچ دلیلی بر آن ندارد حساب کار او نزد خدای اوست.» (مؤمنون/۱۱۷) و آن‌ها هرگز رستگار نمی‌شوند: «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ؛ و البته کافران را (در روز کیفر) فلاح و رستگاری نیست.» (مؤمنون/۱۱۷) بنابراین جهان‌بینی قرآن خدا مرکزی و خدامحوری است. محور همه امور خداست. هستی هم از خداست و به سوی خدا در حرکت و تکاپوست. مالکیت حقیقی از آن خداست، چرا که هر چه در هستی وجود دارد، پرتوی از ذات اوست.

۲-۳ معاد: یکی از مبانی و زیرساخت‌های اخلاق اسلامی در قرآن «توجه به آخرت» است. گر چه اعتقاد به معاد یکی از اصول مسلم دینی است، اشارات قرآن به معاد بیشتر با هدف تربیت و اخلاق صورت گرفته است. اگر هدف، بیان واقعیت جهان آخرت بود، نیاز به این همه توضیح و تکرار نبود و در قالب چند آیه، موضوع مرگ، برزخ، قیامت، بهشت و دوزخ را توضیح می‌داد، درحالی‌که نزدیک ۱۴۰۰ آیه به معاد اختصاص یافته است. قرآن در راستای هدف تربیتی با بشارت به بهشت و تهدید به دوزخ می‌خواهد ما را به ارزش‌های ماندگار، ترغیب و از پستی‌ها دور کند (فهمیم نیا، ۱۳۸۹: ۶۵). زیرا همه گناهان ریشه در «حب دنیا» دارد و چون این شهوت سرکشی کند، هر قساوتی ممکن می‌شود. تنها عامل بازدارنده‌ای که یارای مقابله با آن را دارد، همانا «اعتقاد به مبدأ و معاد» است. یقین داشتن به عالم برزخ و حیات و کتاب و بهشت و دوزخ عامل اساسی در کنترل و هدایت انسان است (مظاهری، ۱۳۶۴: ۲۸). البته مسئله معاد بعد از توحید که اساسی‌ترین مسئله در تعلیمات انبیاست قرار دارد.

اساساً پیامبران الهی اصول دعوت خود را بر دو پایه مهم «ایمان به مبدأ و ایمان به معاد» که هر دو در تربیت و اصلاح انسان فوق‌العاده مؤثر است، بنا نهادند. از این رو در سخنان آن‌ها این دو عنصر سرنوشت‌ساز در کنار یکدیگر مطرح شده است. به‌عنوان مثال قرآن از زبان حضرت شعیب (ع) چنین نقل می‌کند؛ که می‌گفت: «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ؛ ای قوم من! خدا را بپرستید و به روز بازپسین امیدوار باشید، و در زمین فساد نکنید.» (عنکبوت/۳۶) از دقت در آیات قرآنی به دست می‌آید که بخش عمده‌ای از سخنان پیامبران و بحث‌ها و جدال‌های ایشان با مردم به موضوع معاد اختصاص داشته است و حتی می‌توان گفت که تلاش آن‌ها برای اثبات این اصل و اعتقاد مردم به آن، بیش از تلاشی بوده که برای اثبات توحید و ایمان به آن داشته‌اند زیرا اکثر مردم سرسختی بیشتری برای پذیرفتن این اصل نشان داده‌اند. علت این سرسختی را می‌توان در دو عامل خلاصه کرد: یکی عامل مشترک در انکار هر امر غیبی و نامحسوس و دیگری عامل مختص به موضوع معاد یعنی میل به بی‌بند و باری و فقدان مسئولیت؛ زیرا اعتقاد به قیامت و روز حساب، پشتوانه نیرومندی برای احساس مسئولیت و پذیرفتن محدودیت‌های رفتاری و خودداری از ظلم و فساد است و با انکار آن، راه برای هوسرانی‌ها و شهوت‌پرستی‌ها و خودکامگی‌ها باز می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۷۹: ۳۴۱ و ۳۴۲). در آیات متعددی از جمله آیه: «وَهُوَ الَّذِي يُخَيِّبُ وَيُمَيِّتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ و اوست خدایی که زنده گرداند و بمیراند و اختلاف و حرکت شب و روز به امر اوست، آیا شما عقل خود را کار نمی‌بندید (تا خداشناس شوید و اطاعت امر او کنید)؟» (مؤمنون/۸۰) سخن از انکار معاد از سوی کافران و منکران رستاخیز به میان آمد. از آیات قرآن به خوبی بر می‌آید که بیشترین مخالفت منکران معاد متوجه معاد جسمانی و تعجب آنان از بازگشت انسان خاک شده به زندگی و حیات است. از این رو بسیاری از آیات معاد بر موضوع قدرت خداوند تأکید می‌کند و نمونه‌های آن را در عالم هستی شرح می‌دهد تا تعجب شنوندگان آیات از موضوع حیات بعد از مرگ از بین برود.

در آیات ۸۴ تا ۸۹ نیز سه مثال از حیطة قدرت الهی زده شده است: در مورد زمین و زمینیان، در مورد آسمان و عرش عظیم و در مورد تدبیر و اراده عالم آفرینش. باید توجه داشت مشرکانی که رستاخیز را انکار می‌کردند، به خدا اعتراف داشتند، بدین معنی که او پدید آورنده عالم هستی و رب الارباب و خدای خدایان است و خدایان غیر او، از مخلوقاتش هستند. از این رو، این آیات، وجود خدا را در نظر مشرکان مسلم فرض کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵: ۵۷). برای احتجاج بر آن‌ها همین مقدار کافی است که کسی که قدرت دارد آسمان و زمین و

آنچه در آن دو است را از ظلمت عدم به نور وجود درآورد، می‌تواند خاک و استخوان پوسیده مردگان را دوباره زنده و به انسان تبدیل کند (طیب، ۱۳۷۸، ج ۹: ۴۴۸). حقیقت این است که مانع عمده پذیرش و ایمان به معاد، تردید در امکان آن است، از این رو، پس از اثبات امکان آن، اثبات معاد و ایمان به آن، نیاز به تلاش زیادی ندارند. در متون دین هم بیشتر استدلال‌ها، ناظر به بحث امکان معاد است (داوودی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۹۵). با وجود این، گاه برای اثبات معاد نیز استدلال شده است.

در قرآن دو نوع استدلال بر معاد است. یک نوع استدلال بر اساس توحید است که قرآن می‌گوید ممکن نیست خدا، خدا باشد ولی معادی نباشد، یعنی اگر معاد نباشد خلقت عبث است: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؛ آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده‌ایم و هرگز به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟» (مؤمنون/۱۱۵) قرآن در واقع این‌طور می‌گوید: یا باید بگوئید خدایی نیست، پس خلقت و آفرینش عبث و باطل و بیهوده است و یا اگر خدایی هست که جهان را آفریده است معادی هم باید باشد، [چون] معاد متمم و مکمل خلقت و جزئی از خلقت است که با نبودن آن خلقت ناقص و عبث و بیهوده است. یک سلسله استدلال‌های دیگر هم در قرآن هست که همان نظام موجود و مشهود را دلیل بر قیامت قرار می‌دهد. در اول سوره حج و مؤمنون می‌فرماید: ای مردم! اگر در عبث و قیامت شک و ریب دارید، پس خلقت خودتان را ببینید که شما را از نطفه آفریدیم و نطفه را از خاک آفریدیم، بعد نطفه را به علقه و علقه را به مضغه تبدیل کردیم، بعد برای مضغه استخوان قراردادیم، بعد [بر استخوان‌ها] گوشت پوشاندیم، بعد شمارا به صورت طفل درآوردیم. در ادامه می‌فرماید: «ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ؛ باز شما آدمیان همه خواهید مرد. و آن‌گاه روز قیامت به یقین تمام مبعوث خواهید شد.» (مؤمنون/۱۵ و ۱۶) کانه فرموده: و همچنین همین راهی را که تا حالا آمده‌اید ادامه می‌دهید تا منتهی می‌شود به قیامت (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۴: ۵۳۰).

۳-۳ نبوت: بعد از توحید و معاد سومین مبنا که از مبانی تربیت دینی محسوب شده و بدون آن انسان به کمال مطلوب خود نمی‌رسد، اعتقاد به دین و نبوت است؛ اما سؤال در این است که دین چه نیازی را از آدمی برمی‌دارد و چرا جایگزینی برای آن نیست؟ از دیدگاه برخی، نیاز انسان به امداد وحی چنان است که حتی در امور پزشکی و خواص ادویه نیز محتاج پیامبران است. این دیدگاه را کسانی چون علامه طباطبایی برتافتاده و به حق تأکید کرده‌اند که آدمی در این‌گونه امور می‌تواند با خردورزی و بهره‌گیری از تجارب خود، نیازهایش را برآورد. تا

آنجا که می‌توان گفت وجه اصلی نیاز آدمی به وحی، سامان دادن به زندگی اجتماعی نیست؛ زیرا بی‌استعانت از آموزه‌های وحیانی و با بهره‌گیری از تجربه‌های تلخ و شیرین زندگی شخصی و جمعی، می‌تواند حداقل نیازهای زندگی اجتماعی را فراهم کند، هرچند که دین در این جهت هم سهم بسیاری دارد. به نظر می‌رسد که موضوع نیاز آدمی به دین، فقط در پرتو توجه به حیات آخروی او معنای واقعی خود را می‌یابد. بنابراین «بحث از نبوت و نیاز به دین، بدون توجه به معاد، جایگاه مناسب خود را نخواهد یافت.» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵: ۱۸۷).

بر اساس نیاز دیرپای آدمی به بهره‌گیری از وحی برای نیل به سعادت، حکیمان و متکلمان به استناد هدایت عامه خداوند و یا لطف او، ضرورت رسالت و دیانت را مبرهن کرده‌اند. بر اساس قاعده لطف که متکلمان بیان داشته‌اند، خداوند عقل را جهت شناسایی کلی حسن و قبح اعمال در وجود او به ودیعه نهاده است که در شناخت آن‌ها نیازی به وحی ندارد و در روایات اسلامی نیز از عقل به رسول باطن تعبیر شده است؛ اما اولاً به دلیل محدودیت‌هایی که عقل در شناسایی موارد جزئی که آدمی در زندگی عملی بیشتر به آن‌ها نیاز دارد و معمولاً در آن زمینه به خطا رفته است و ثانیاً به دلیل وابستگی تحقق اعمال به تصمیم و اراده آدمی علاوه بر ادراک حسن و تکلیف و آمیختگی اراده با احساسات و گرایش‌های آدمی، پیامبران را هادیان بشریت قرار داده تا به کمک عقل آدمی آمده تا راه رستگاری را بدون هیچ مشکلی طی نماید. راه متکلمان در اساس مبتنی بر درک این نکته است که خداوند آدمی را بر پایه دعوت عقلی به خیر فراخوانده است؛ اما این فراخوانی بدون ارسال رسولان عقیم است و به کمال نمی‌رسد، هم چنان که بدون نزول وحی، روشنایی عقل فروغ چندانی ندارد. او که به لطف خود، خرد را در جان آدمی نهاد، باز بر اساس لطف خود شرع و وحی را به عقل ارزانی می‌دارد تا چراغ خرد با روغن شرع شعله‌ورتر شود و نیز با پیوند دادن منافع دیرپای آدمی با عمل صالح، خرد و عقل را در مصاف با هوی و هوس بازی می‌دهد (امینی و جوادی، ۱۳۸۳: ۱۶-۱۹). اما راهی که به برهان هدایت عامه موسوم است، میراث حکیمان مسلمان در این باب است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۱۴۷؛ مطهری، ۱۳۸۵، ج ۴: ۳۹۸). خداوند بر اساس هدایت عامه همه پدیده‌ها را با نظم خاصی آفریده و افزون بر آن نوعی هدایت و راهنمایی مناسب با خلقت آن‌ها نیز تدارک دیده است تا بدان وسیله رهسپار مقصدی معلوم باشند: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى؛ (موسی) گفت: پروردگار ما کسی است که خلقت هر چیزی را به آن داد و سپس آن را هدایت کرد.» (طه/۵۰) این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که بهره‌مندی از هدایت وحی، مشروط به آن نیست که انسان ابتدا برهان ضرورت دین را بداند و در باب دین و ویژگی‌های آن

به تفصیل تأمل کرده باشد. بسا مردان وزنانی که با شنیدن صدای دعوت پیامبران و دیدن رخسار ملکوتی و رفتار الهی آنان، مجذوب شده و ایمان آورده‌اند. این ایمان بر اساس گواهی فطرت است که رایحه آشنای ملکوت را در وجود پیامبران استشمام کرده است، بی‌آنکه نیازی به کاوش‌های عقلانی داشته باشد؛ اما این ایمان، راه را بر تأمل و خردورزی نمی‌بندد و بلکه به آن خوشامد نیز می‌گوید، خردورزی برای آنان که ایمان نیآورده‌اند، می‌تواند زمینه‌ای مناسب برای رویش جوانه‌های ایمان باشد و برای آن‌ها که ایمان آورده‌اند، وسیله دفاع از کیان ایمان و نیز پرورش و شکوفایی نهال عقیده است؛ بنابراین بحث و بررسی عقلی پدیده نبوت، شرط ایمان به پیامبران نیست، بلکه محافظ و تعالی‌بخش آن است. در مقابل انسان‌هایی هستند که به مخالفت با پیامبران بر خواسته‌اند که قرآن در آیات بسیاری از مخالفت آن‌ها سخن گفته و دلیل مخالفت آن‌ها را جحد دانسته است. چرا که پیامبران نشانه کامل انسانیت بوده و همگی در میان امت خود انسان‌های برگزیده‌ای بوده‌اند که اگر چه گروهی در ظاهر با آن‌ها مخالف کردند ولی در باطن به صدق گفتارشان ایمان داشتند.

آن‌ها با بهانه‌های مختلف از اطاعت پیامبران سرباز می‌زدند؛ مثلاً می‌گفتند: که چون بشری است مثل ما ادعای او بر نبوت دروغ است و قصد برتری جویی دارد: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ؛ اشراف قوم او که کافر شدند (به مردم) گفتند که این شخص جز آن‌که بشری است مانند شما که می‌خواهد بر شما برتری یابد فضیلت دیگری ندارد و اگر خدا می‌خواست (رسول بر بشر بفرستد) همانا از جنس فرشتگان می‌فرستاد، ما این سخنانی که این شخص می‌گوید در میان پدران پیشین خود هیچ نشنیده‌ایم.» (مؤمنون/۲۴) درجایی دیگر می‌فرماید: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيمَانِ اللَّهِ وَالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ؛ و باز اشراف و اعیان قوم وی که کافر شدند و عالم آخرت را تکذیب کردند و ما متنعمشان در حیات دنیا کرده بودیم (به مردم) گفتند که این شخص بشری مانند شما بیش نیست که از هر چه شما بشر می‌خورید و می‌آشامید او هم می‌خورد و می‌آشامد.» (مؤمنون/۳۳) و سپس به یکدیگر می‌گفتند: «وَلَيْنَ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلُكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ؛ و شما مردم اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید بسیار زیانکار خواهید بود.» (مؤمنون/۳۴) و باز چنین می‌گفتند: «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ؛ زندگانی جز این چند روزه حیات دنیایمان بیش نیست که زنده شده و خواهیم مرد و دیگر هرگز برانگیخته نخواهیم شد و

این شخص جز آن که مردی است که دروغ و افترا بر خدا می‌بندد هیچ مزیت ندارد و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد.» (مؤمنون/۳۷ و ۳۸) که سرانجام همگی به عذاب الهی دچار شده و نابود شدند. این روند همچنان ادامه داشته: «ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ؛ آنگاه پس از آنان نسل‌های دیگری پدید آوردیم.» (مؤمنون/۴۲) و دعوت پیامبران نیز هیچ‌گاه قطع نشده: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَىٰ» (مؤمنون/۴۴) این معلمان آسمانی یکی پس از دیگری می‌آمدند و می‌رفتند ولی اقوام سرکش همچنان بر کفر و انکار خود باقی بودند به طوری که هر زمان رسولی برای هدایت قومی می‌آمد او را تکذیب می‌کردند: «كُلٌّ مَا جَاءَ أُمَّةً رُسُولُهَا كَذَّبُوهُ؛ هر قومی که رسول بر آن‌ها آمد، آن رسول را تکذیب و انکار کردند.» (مؤمنون/۴۴) در واقع آمدن پی‌درپی پیامبران نشانه عدم کفایت اندیشه و خرد بشر به تنهایی جهت رسیدن به رستگاری و کمال مطلوب می‌باشد؛ و به همین دلیل نیاز به وجود انبیاء جهت رسیدن به آن هدف ضرورت دارد.

نمونه دیگری از بهانه‌جویی‌ها که در برابر فرستادگان خدا صورت گرفت، گفتار فرعون و اطرافیانش بود که در برابر موسی و هارون به زبان راندند: «فَقَالُوا أَوْفُوا بِوَعْدِكُمْ نَا وَلَا عَابِدُونَ؛ گفتند: چرا ما به دو بشر مثل خودمان ایمان آریم در صورتی که طایفه‌ی این دو مرد ما را اطاعت و بندگی می‌کنند؟» (مؤمنون/۴۷).

آری خداوند هرگز زمین را خالی از حجت‌های خود نگذاشته و نمی‌گذارد اولین پیامبر، اولین انسانی بود که به دست خود پروردگار ساخته شد و بعد از ختم نبوت زمین از جانشینان پیامبر به‌طور پی‌درپی استفاده کرده است و تاکنون که بشریت در زیر سایه امامت حضرت صاحب‌الامر (عجل الله تعالی) به سوی رستگاری در حرکت است.

۴. مبانی اخلاقی تربیت در سوره مؤمنون

۴-۱. رابطه متقابل ظاهر و باطن: از نخستین ویژگی‌های عمومی انسان‌ها تأثیر متقابل ظاهر و باطن آدمی بر یکدیگر است. مقصود از ظاهر، گفتار و رفتاری است که از زبان، دست، پا، چشم، گوش، شکم و غریزه جنسی سر می‌زند. مباحث تربیتی یادآور می‌شود که گرچه رفتار و گفتار انسان از جهان بینی انسان متأثر می‌گردد ولی جهان بینی نیز از ظاهر انسان متأثر می‌شود. همچنین گفته شده که برای تثبیت آن باورها در درون انسان نیاز به اعمالی داریم و بدون انجام دادن آن‌ها، نمی‌توان آن باورها را در درون انسان تثبیت کرد و اکنون می‌گوییم اعمالی که باعث آن باورها می‌شود رفتار و گفتار انسان است و یا به عبارت دیگر آنچه از انسان سر می‌زند در درون انسان تأثیر دارد و نمونه‌ای از نوع خود را در درون انسان بجا می‌گذارد (مرتضوی،

۱۳۷۵: ۱۳۶ و ۱۳۷). امیر المومنین علی (ع) در این رابطه می‌فرماید: «و بدان هر ظاهری، باطنی متناسب با خود دارد، آنچه ظاهرش پاکیزه، باطن آن نیز پاک و پاکیزه است و آنچه ظاهرش پلید، باطن آن نیز پلید است.» (نهج‌البلاغه/خطبه ۱۵۴) درباره اینکه تثبیت آن باورها راهی جز عمل کردن به بایدها و پرهیز از نبایدها ندارد، به کلام حضرت امیر(ع) که از قول پیامبر(ص) نقل می‌کند توجه کنید: «ایمان بنده‌ای استوار نگردد تا دل او استوار شود و دل استوار نشود تا زبان استوار گردد.» (همان/خطبه ۱۷۶)

در سوره مؤمنون یکی از صفات بارز مؤمنان حفظ و ادای امانت و همچنین پایبند بودن به عهد و پیمان در برابر خالق معرفی شده است: «وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ؛ و آنان که به امانت‌ها و عهد و پیمان خود کاملاً وفا می‌کنند.» (مؤمنون/۸) یعنی مراعات کردن امانت به‌طور ظاهری موجب تأثیر آن بر باطن و وفا کردن در عمل می‌شود. ظاهر، هر ظاهری باشد کیفیت درون را مشخص می‌کند چه خوب و چه بد، تأثیر ظاهر بد بر درون و روند آن را در آیه ذیل و بعد در کلام پیامبر(ص) می‌توان مشاهده کرد: «فَقَالُوا أَلَمْ نَكُنْ لَكُمْ رُحَمَاءَ وَ كُنَّا بِكُمْ عَلَىٰ غَافِلِينَ؛ چرا ما به دو بشر مثل خودمان ایمان آریم در صورتی که طایفه این دو مرد ما را اطاعت و بندگی می‌کنند؟» (مؤمنون/۴۷) نژادپرستی عامل استکبار است: «وَ قَوْمُهُمَا لَنَا غَابِطُونَ» فرعونیان نژاد خود را برتر از بنی‌اسرائیل می‌پنداشتند. (قرائتی، ۱۳۸۷، ج: ۸، ۱۰۴) یعنی نژادپرستی در ظاهر، عامل استکبار در باطن است.

پیامبر(ص) نیز فرموده‌اند: هنگامی که بنده گناهی می‌کند، اثر این گناه همانند یک نقطه سیاه در روح او به وجود می‌آید. اگر بنده از گناه کناره‌گیری کند و توبه نماید آن نقطه سیاه از بین می‌رود و اگر بازهم گناه را مرتکب شود همچنان آن نقطه سیاه گسترش پیدا می‌کند تا اینکه تمام روح او را می‌گیرد و این همان زنگ زدن قلب است که خداوند می‌فرماید: چنین نیست بلکه علت آن این است که روح آنان به خاطر عملکردشان زنگ‌زده است (نهج‌الفصاحه، ۱۳۸۲: ۲۸۴). تاکنون از نقشی که ظاهر بر باطن دارد سخن گفته شد، اما این به این معنا نیست که باطن یکسره منفعل باشد، بلکه آن نیز در کار نقش‌آفرینی در ظاهر است. ویژگی نخست بر آن بود که هر بذری در پوست خود کشت کنید، ثمرش را در دل خواهید چید و این ویژگی بیانگر آن است که هر بذری در دل بباشید، شاخ و برگ آن بر پوست خواهد نشست. اگر به فحوا و ویژگی حاضر دقت شود، باید گفت که از یک نظر «نفاق» ممکن نیست، زیرا آنچه در عمق است به نحوی خود را به موج می‌آورد. اگرچه منافق به زبان چیزی می‌گوید که آن را در دل ندارد. (آل عمران/۱۶۷) اما چنین نیست که زبان او پوششی بی‌خلل بر دلش باشد. نگاه

باریک می‌خواهد تا دل منافق را از خلال «لحن قول» (محمد/۳۰) و «پرشانی فعل» (آل عمران/۱۶۷) او ببیند. امام علی (ع) در خطبه منافقین، این‌گونه باریک‌نگریستن را آموخته است (باقری، ۱۳۹۱، ج ۱: ۱۰۲). خداوند در سوره مؤمنون اولین ویژگی مؤمنان را خشوع در نمازشان معرفی کرده است: «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ؛ آنان که در نماز خود خاضع و خاشعند.» (مؤمنون/۲) «خاشعون» از ماده «خشوع» به معنی حالت تواضع، ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می‌شود و آثارش در بدن ظاهر می‌گردد. در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر (ص) مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کند، فرمود: «اگر او در قلبش خشوع بود اعضای بدنش نیز خاشع می‌شد.» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۵: ۴۱۷). اشاره به اینکه خشوع یک حالت درونی است که در برون اثر می‌گذارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴- الف، ج ۱۴: ۱۹۴ و ۱۹۵). پس اگر تغییری در باطن آدمی رخ دهد، بر ظاهر نمودار خواهد شد و اگر ظاهر به خود تغییر نپذیرد باید تأویل آن را در باطن جست (باقری، ۱۳۹۱، ج ۱: ۱۰۲). از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که ظاهر و باطن انسان درهم تنیده‌اند و رابطه تأثیرگذاری متقابل میان آن‌ها وجود دارد (باقری، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۶۰).

۲-۴. عقلانیت و اندیشه ورزی: یکی از محورهایی که در منابع دینی به‌عنوان پدیده‌ای مهم در وجود انسان مورد تأکید قرار گرفته، عقل است. عقل را در فرهنگ‌های لغت این‌گونه معنا می‌کنند: تعریف درست این است که حق، نوری روحانی است که روح به وسیله آن علوم بدیهی و نظری را درک می‌کند. شروع وجود آن، زمان شکل‌گیری انسان است. سپس دائم رشد می‌کند تا اینکه زمان بلوغ کامل شود (فیروزآبادی، بی‌تا، ج ۴: ۱۸). از تعبیر عقل به نور در این معنای لغوی به‌خوبی روشن می‌شود که عقل وسیله تمییز و تشخیص خوبی از بدی، کمال از نقصان، جدا کردن خوب‌تر از بین دو خوبی و بدتر از میان دو بدی است. در کتاب‌های اخلاق «عقل» را به این صورت توضیح می‌دهند: «شأن عقل ادراک حقایق و تمییز میان خیرات و شرور و امر به افعال جمیله و نهی از صفات مذمومه است.» (نراقی، ۱۳۷۱: ۲۱)

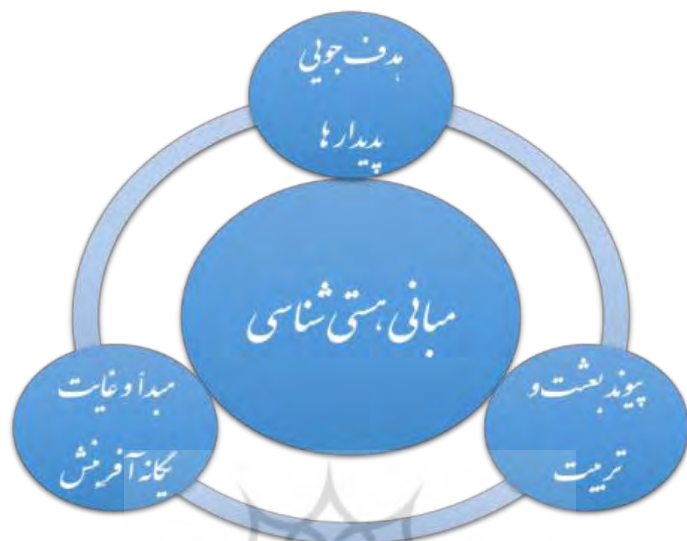
بنابراین اسلام برای عقل سالم در حدود معین و مشخص خود، اعتبار قائل شده و آن را معیار تکلیف و ثواب و عقاب قرار داده و صحت همه تکالیف واجبی را اعم از عبادات و غیر عبادات منوط به کمال عقل دانسته و در قرآن در موارد متعددی ملاک تشخیص حق و باطل به‌خصوص در مسائل عقیدتی از قبیل معرفت خدا و صفات او و معاد و امامت و نبوت را به حکم عقل و تشخیص عقلی داده است (حقانی زنجانی، ۱۳۸۳: ۴۳ و ۴۴). مثلاً در سوره مؤمنون می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اِخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ اَفْلا تَعْقِلُونَ؛ و اوست خدایی که

زنده گرداند و بمیراند و اختلاف و حرکت شب و روز به امر اوست، آیا شما عقل خود را کار نمی‌بندید؟ (تا خداشناس شوید و اطاعت امر او کنید)» (مؤمنون/۸۰) و یا در سوره آل عمران بیان داشته است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از غیر خودتان [دوست و] همراز مگیرید [آنان] از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند آرزو دارند که در رنج بیفتید دشمنی از لحن و سخنشان آشکار است و آنچه سینه‌هایشان نهان می‌دارد بزرگتر است در حقیقت ما نشانه‌ها [ای دشمنی آنان] را برای شما بیان کردیم اگر تعقل کنید.» (آل عمران/۱۱۸) در روایات اسلامی نیز بیش از آنچه تصوّر شود به گوهر عقل بها داده شده و به عنوان اساس دین، بزرگ‌ترین غنا، برترین سرمایه، راهوارترین مرکب، بهترین دوست و بالاخره معیار و میزان برای تقرب الی الله و کسب پاداش معرفی گردیده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴- ب، ج ۱، ۱۵۸ و ۱۵۹). بر این اساس یکی از مبانی مهم تربیتی، اندیشه ورزی است و آن فکر، تلاش و پویایی است که به هنگام مواجهه انسان با معماها در وی جریان می‌گیرد، خواه این معماها سراب باشند و سری را گرم کنند و خواه گرهی در کار باشند و گشودن آن‌ها در عمل سودمند افتد و یا آنکه فراتر از این دو، پرده‌ای بر راز و حقیقتی باشند که با گشودنشان بصیرت و وسعتی در آدمی جای گیرد. پس با نظر به این گستردگی عرصه‌های فکر، می‌توان گفت که آدمیان همه درگیر اندیشه‌ورزی‌اند؛ به این معنا، همه متفکرند و اگر گاه قومی به سبب نداشتن تفکر مورد نکوهش قرار گرفته‌اند فی الواقع نه به سبب نداشتن تفکر، بلکه به علت «نداشتن تفکری معین» (از حیث عرصه یا جهت ویژه تفکر) نکوهیده شده‌اند (باقری، ۱۳۹۱، ج ۱: ۲۰۰). «أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلُ؛ آیا در این سخن (خدا و قرآن بزرگ) فکر و اندیشه نمی‌کنند» (مؤمنون/۶۸) آری نخستین عامل بدبختی مردم تعطیل کردن اندیشه و تدبیر است (قرائتی، ۱۳۸۷، ج ۸: ۱۱۵). بدون تردید تأمل در آیات قرآن زاینده تردید در الهی بودن آن است (هاشمی رفسنجانی و دیگران، ۱۳۷۹، ج ۱۲: ۷۸). قرآن کریم عرصه‌های گوناگونی را برای فکر و اندیشه پیش روی انسان می‌گذارد تا انسان با نگاه دقیق و موشکافانه در آن‌ها، پرده‌های تاریک غفلت را از مقابل دیدگان کنار بزند و شعله معرفت را در چراغ دلش بیفزود (محمد قاسمی، ۱۳۸۹: ۲۱۵).

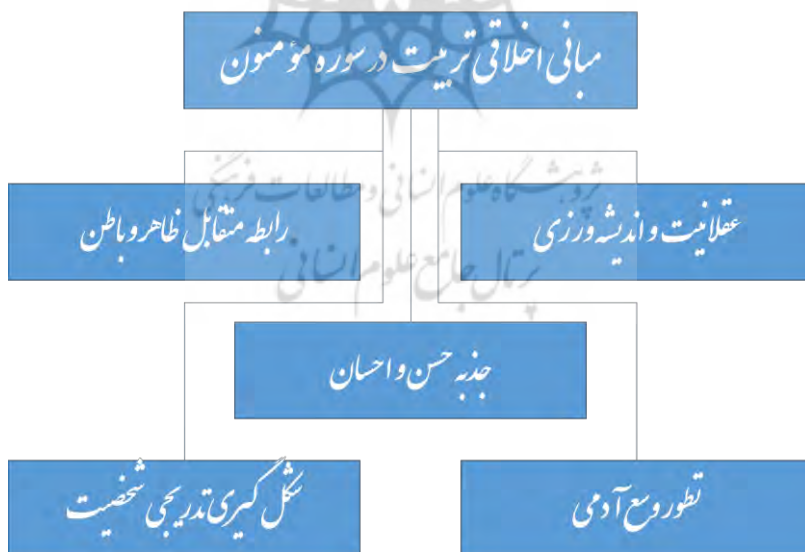
۳-۴. **جذبه حسن و احسان:** هر چه در آدمی سرور برانگیزد و در وی رغبتی بجای گذارد، واجد حُسن است. «حُسن» گاه از طریق حس دریافت می‌شود و گاه از غیر طریق حس، و از این رو به اعتبار نخست، به معنای «زیبایی» و به اعتبار دوم «خوبی» خواهد بود. پس می‌توان

گفت آنچه دارای حسن است، آدمی را می‌انگیزد و کششی در وی پدید می‌آورد. احسان به معنای آن است که چیزی را به نحوی قرار دهند که دارای حسن باشد. هرگاه حُسن به معنای «خوبی» بکار رود، احسان معنای انعام به کسی را خواهد داشت.

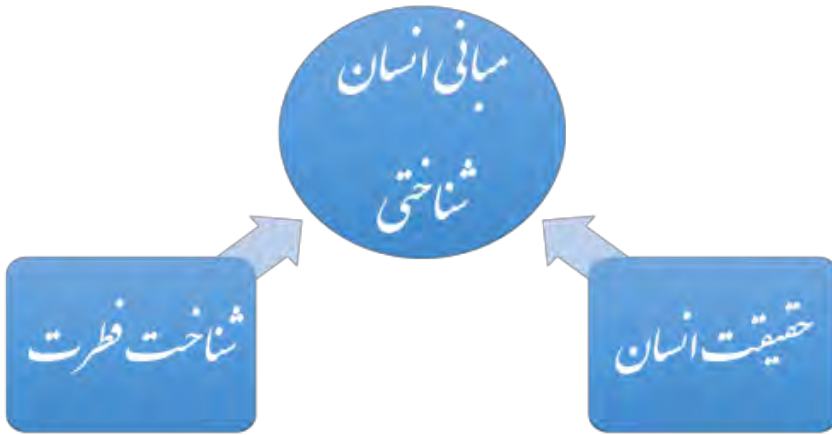
احسان همواره فراتر از «عدل» است. عدل حول محور حق می‌گردد. دادن یا گرفتن حق مبتنی بر عدل است؛ اما احسان آن است که به کسی بیش از حق دهند یا کسی کمتر از آنچه حق اوست بستانند. احسان نیز همچون زیبایی بر انسان مؤثر است و در تربیت اخلاقی نقش کلیدی دارد چراکه در انسان قدرشناسی و تواضع را برمی‌انگیزاند و چنان‌که گفته‌اند: «الانسان عبید الاحسان». آنچه از روایات نیز برمی‌آید مؤید این مسئله هست که یکی از ویژگی‌های انسان این است که همواره خواهان و دوستدار نیکی و احسان است و این امور برای او جذبه دارد. بدین لحاظ باید با فضل و تواضع با او رفتار کرد. خداوند به پیامبر (ص) دستور می‌دهد که با گروه مخالفانش مدارا کند و «بدی را به بهترین راه و روش دفع کند» و پاسخ بدی را به نیکی دهد: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ؛ تو آزار و بدی‌های امت را به آنچه نیکوتر است دفع کن.» (مؤمنون/۹۶) خداوند همچنین در وصف کسانی که خرد ناب یافته‌اند (اولوالالباب) می‌فرماید که آنان با احسان، بدی را از پیش می‌رانند: «وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ؛ و بدی را با نیکی می‌زدایند» (رعد/۲۲) این برخورد خردمندانه است، چون خون را به خون نمی‌توان شست و ظلمت را به ظلمت نمی‌توان زدود. حسنه با سیئه همسنگ نیست، از این رو یارای ریشه‌کنی آن را دارا است. احسان، انسان را از مرکب بدی به زیر می‌کشد و او را در پی می‌آورد: «وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ خوبی و بدی برابر نیستند همواره به نیکوترین وجهی پاسخ ده، تا کسی که میان تو و او دشمنی است چون دوست مهربان تو گردد» (فصلت/۳۴). هرگز نیکی و بدی یکسان نیست بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است! (باقری، ۱۳۹۱، ج: ۱، ۱۵۸ و ۱۵۹)



نمودار: مبانی هستی‌شناسی



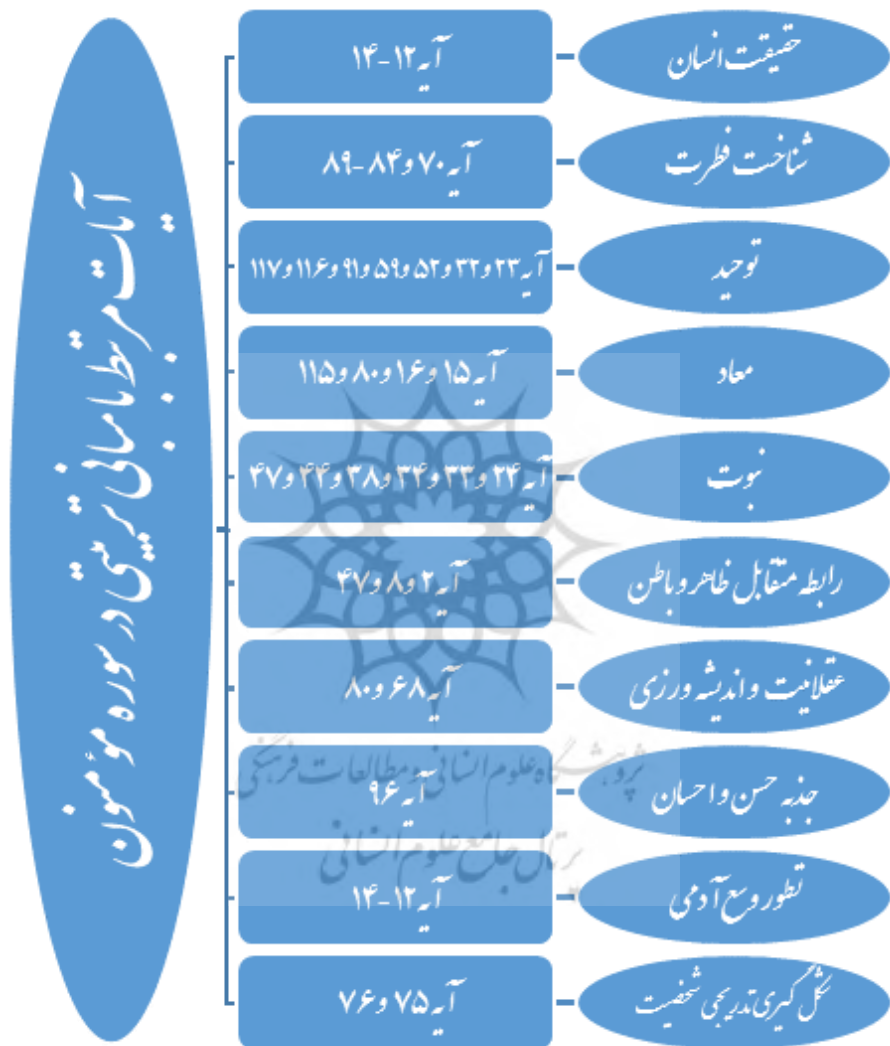
نمودار: مبانی اخلاقی



نمودار مبانی انسان‌شناختی



نمودار مبانی اعتقادی



نمودار آیات مرتبط با مبانی تربیت در سوره مؤمنون

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از آنجا که عموم تلاش‌ها و راهکارها در ارائه آموزه‌های تربیتی، از مبانی اصلی توحیدی آن استخراج نگردیده، نتیجه درستی نیز از آن گرفته نشده است. این نوشتار با توجه به این فرضیه که در قرآن کریم مبانی ارزنده‌ای در این جهت موجود است برخی از آن‌ها را در سوره مؤمنون بررسی کرده است. با توجه به بررسی انجام شده، این نتیجه قابل استنباط است که جهان و انسان هر دو بر اساس هدفی خاص پدید آمده‌اند. جهان مبدأ و غایتی دارد، انسان از خداست و به سوی او باز خواهد گشت. لذا در مقطع موقت، این جهان باید در راستای رسیدن به غایتی الهی تربیت شود؛ چرا که هدایت الهی به صورت تکوینی در نهاد او پایه ریزی شده و می‌تواند با استفاده از شریعت، به هدف نهایی خود که قرب الی الله است، دست یابد. لذا با شناخت حقیقت انسان و شناخت فطرت او و بیان مبانی اعتقادی (توحید، معاد، نبوت) و مبانی اخلاقی (رابطه متقابل ظاهر و باطن، عقلانیت و اندیشه ورزی، جذب‌ه حسن و احسان) می‌توان در امر مهم تربیت انسانی و ارائه مکتب اخلاق مبتنی بر واقعیت و ماهیت انسان، همت گماشت.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، مترجم: محمد مهدی فولادوند، انتشارات دار القرآن کریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی) و ناصر مکارم شیرازی، انتشارات دار القرآن کریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).
۲. نهج الفصاحه، (۱۳۸۲)، مترجم: ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، دنیای دانش، تهران.
۳. نهج البلاغه، (۱۳۹۰)، مترجم: محمد دشتی، چاپ دوم، انتشارات اجود، قم.
۴. ابن فارس، احمد، (بی تا)، معجم مقاییس اللغة، مصحح: علی عسکری و حیدر مسجدی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۴۱۴ق)، لسان العرب، محقق: جمال‌الدین میردامادی، دارالفکر للطباعة و النشر والتوزیع - دار صادر، بیروت.
۶. امینی، ابراهیم، (۱۳۹۲)، اسلام و تعلیم و تربیت، چاپ پنجم، بوستان کتاب، قم.
۷. امینی، علیرضا و جوادی، محسن، (۱۳۸۳)، معارف اسلامی ۲، چاپ چهارم، نشر معارف، قم.
۸. باقری، خسرو، (۱۳۹۱)، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، چاپ بیست و هفتم، مؤسسه فرهنگی مدرسه (انتشارات مدرسه)، تهران.

۹. _____ (۱۳۸۹)، درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
۱۰. برومند، سید مهدی، (۱۳۷۹)، شیوه‌های تعلیم در قرآن و سنت، چاپ اول، انتشارات کتاب مبین، رشت.
۱۱. بهشتی، محمد، (۱۳۸۷)، مبانی تربیت از دیدگاه قرآن، چاپ اول، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران.
۱۲. _____ (۱۳۹۰)، آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن، چاپ اول، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم.
۱۳. جعفری، محمدتقی، (۱۳۵۷)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۱۴. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۶۳)، ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد، چاپ اول، نشر الزهراء، تهران.
۱۵. _____ (۱۳۸۳)، توحید در قرآن، چاپ اول، نشر اسراء، قم.
۱۶. حرّ عاملی، محمد بن حسین، (۱۴۰۹ق)، وسایل الشیعه، مؤسسه آل البیت(ع)، قم.
۱۷. حقانی زنجانی، حسین، (۱۳۸۳)، پژوهشی در ارزش‌های اخلاقی از دیدگاه قرآن و احادیث، چاپ اول، انتشارات دانشگاه الزهراء(س)، تهران.
۱۸. داوودی، محمد، (۱۳۸۰)، سیره تربیتی پیامبر (ص) (تربیت دینی)، زیر نظر علیرضا اعرافی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم.
۱۹. دلشاد تهرانی، مصطفی، (۱۳۸۸)، منظر مهر مبانی تربیت در نهج البلاغه، چاپ سوم، دریا، تهران.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات الفاظ القرآن، محقق: صفوان عدنان داوودی، دار القلم - دار الشامیه، بیروت - دمشق.
۲۱. سلیمانی، موسی، (۱۳۸۹)، خدانشناسی در قرآن، چاپ اول، نشر جمال، قم.
۲۲. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۲۳. طیب، سید عبد الحسین، (۱۳۷۸)، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، انتشارات اسلام، تهران.
۲۴. فرهادیان، رضا، (۱۳۷۸)، مبانی تعلیم و تربیت در قرآن و احادیث، چاپ چهارم، بوستان کتاب، قم.
۲۵. فهیم نیا، محمدحسین، (۱۳۸۹)، مبانی و مفاهیم اخلاق اسلامی، چاپ اول، مؤسسه بوستان کتاب، قم.
۲۶. فیروزآبادی، مجدالدین، (بی تا)، القاموس المحيط، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۲۷. قرائتی، محسن، (۱۳۸۷)، تفسیر نور، چاپ چهاردهم، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران.

۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی، محقق: علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۲۹. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳۰. محمدقاسمی، حمید، (۱۳۸۹)، اصول تربیتی در داستانهای قرآن، چاپ اول، نشر بین الملل، تهران.
۳۱. مرتضوی، محمد، (۱۳۷۵)، اصول و روش‌ها در نظام تربیتی اسلام، چاپ اول، انتشارات گل نشر، مشهد.
۳۲. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۷۹)، آموزش عقاید، چاپ چهارم، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران.
۳۳. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰)، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
۳۴. مطهری، مرتضی، (بی تا)، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، انتشارات صدرا، قم.
۳۵. _____، (۱۳۶۹)، فطرت، چاپ اول، انتشارات صدرا، تهران.
۳۶. _____، (۱۳۸۵)، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران.
۳۷. مظاهری، حسین، (۱۳۶۴)، معاد در قرآن، انتشارات شفق، قم.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴- الف)، تفسیر نمونه، چاپ اول، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۳۹. _____، (۱۳۷۴- ب)، پیام قرآن (تفسیر نمونه موضوعی)، چاپ پنجم، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی‌طالب (ع)، قم.
۴۰. نجار زادگان، فتح‌الله، (۱۳۸۶)، رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، نشر معارف، قم.
۴۱. نراقی، ملا احمد، (۱۳۷۱)، معراج السعاده، بی تا، بی جا.
۴۲. نصری، عبدالله، (۱۳۸۵)، مبانی انسان‌شناسی در قرآن، چاپ پنجم، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تهران.
۴۳. نوری، حسین بن محمدتقی، (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، چاپ اول، مؤسسه آل‌البیت (ع)، قم.
۴۴. هاشمی، سید حسین، (۱۳۸۸)، مقاله چپستی و اهداف تربیت، نشریه پژوهش‌های قرآنی شماره ۵۹ و ۶۰، صص ۳۰-۷۱.
۴۵. هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر و دیگران، (۱۳۷۹)، تفسیر راهنما، چاپ سوم، انتشارات دفتر تبلیغات، قم.
۴۶. بدالله پور، بهروز، (۱۳۹۱)، کرامت انسان در قرآن، چاپ اول، نشر ادیان، قم.